



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۸/۱۰/۱۹

سیدهاشم سدید

## روح شاد، کفن کش پارینه

محفلی بود خصوصی. جمعی از دوستان دور هم جمع شده بودند. چهار یا پنج تا مردان دوران دیده، با موهای سپید، خسته و خمیده قد، مهربان و خوش برخورد. تنها یکی، نظر به سن و سالش، نه اینکه حافظه خوب دارد، جوان تر و تر و تازه تر.

شش تا جوان برومند نیز برای اینکه رابطه شان با ریشه های ملی شان قطع نشود، دعوت شده اند. جوانانی که در قدم اول تصور می شود که چون در اروپا بزرگ شده اند، آگاهی زیادی از فرهنگ و تاریخ کشور آبائی خود و شیوه های زندگی آن ندارند.

پیران که مهار سخن را در دست داشتند، گاهی از آب و هوای کشور داستان ها می گفتند، گاهی از انگور و انار و خربوزه و سیب و ناک آن، که کیفیت و طعم و شیرینی و نازکی آن در جهان بی مثل و مانند است و گاهی هم از همت بلند مردم آزاده و خوبی های دولتمداران، به خصوص آخرین شاه کشور و از آرامی که در دوران وی وجود داشت.

یکی از میان این پیران نوازش دیده ای دربار، هر باری که نامی از شاه مرحوم برده می شد، با آهی عمیقی می گفت پادش بخیر و دیگری سری تکان داده با آهستگی می افزود روحش شاد، چه پادشاهی مهربانی بود؛ حیف که عمر سلطنتش کوتاه تر از عمر گلی بود؛ گلی که به دست باد های سرد جفاییده بی رحمانه پرپر شد.

چیزی کم یک ساعت قصه، قصه مرحوم محمد ظاهر شاه بود و عدالت و رفاه و شادی و صلح و صفا و دموکراسی و پارلمان و شاهی مشروطه و امنیت و مدرن سازی و آزادی نسوان و... در دوران وی و سرزنش کسانی که قدر وی را ندانستند و به دست خود تیر به ریشه خویش زدند.

دیگری از آن طرف، با استفاده از فرصتی که به دست آمده بود، به تأیید سخنان دوستش گفت آری، چه زمانی و چه پادشاه نیک سرشتی بود؛ نه ترور بود و نه جنگ، نه خودکامگی و نه استبداد، نه چور و نه چپاول و زور گفتن و بر بستن. مردم نادان؛ نمی فهمیدند که کفران نعمت علاوه بر اینکه به دلیل ناسپاسی کفر پنداشته می شود، سبب زوال نعمت نیز می گردد. آه که چه مردمی ناسپاسی! و...

جوان ها همه خاموش بودند و با همه هوش و حواس با ادب، وقار و سنجیدگی به گفته های این پیر مردان، که معلوم می شد دوست شان دارند و احترام شان می کنند، گوشش می دادند.

جوانان در سکوت مطلق فرو رفته بودند، چنانکه داروی نشه زائی بویده باشند. فقط یکی از این میان کمی ناراحت معلوم می شد و می خواست نوبتی به او هم برسد، تا آنچه را به دل داشت بر زبان بیاورد.

سخنان پیران، مثلیکه تمامی نداشت؛ گویا می خواستند پیش از رفتن همه گفتنی ها را بگویند؛ چون می ترسیدند که شاید باز وقتی نیابند.

ناراحتی جوان، در عین زمان صبر قابل ستایشش، مرا وادار بدان کرد تا اشاره ای به او نموده بپرسم که شما چه فکر می کنید؛ چیزی در باره محمد ظاهر شاه و دوران سلطنت او شنیده اید؟ هدفم تنها دادن رشته سخن به دست او بود، که به خوبی انجام یافت.

جوان، با تشکر و عرض معذرت، در چهار یا پنج جمله همه سخنانش را، همه آنچه را در سینه داشت، همه آنچه را از تحلیل هشت دهه اخیر وقایع کشور به دست آورده بود، چنین بیان کرد:

"اگر وقایع چهار دهه گذشته، چنانکه رخ داد، رخ نمی داد، باز هم شما در مورد آخرین شاه افغانستان چنین فکر می کردید؟ و اگر به جای خلق و پرچم و جهادی ها و طالب کسانی که واقعاً وجهه انسانی - ملی می داشتند و واقعاً به این کشور و به مردمش دلسوز می بودند و می اندیشیدند، به قدرت می رسیدند و به جای جنگ و فساد و مخالفت با مردم و زدنی و رشوه خواری کشور آباد می شد و مردم به خوشبختی و رفاه و آرامی می رسیدند، باز هم در مورد وی چنین فکر می کردید و با چنین دریغ و افسوس می گفتید که یادش بخیر و روحش شاد باد؛ و مردم را به جایی که حق بدهید از او دلگیر باشند، ناسپاس بخوانید؟!

ما و شما حق داریم به او خوش بین باشیم، زیرا با رفتن او گرفتار غول های بیابان شدیم. طبیعی ست که او بهتر از این غول های بیابان بود، اما ما باید او را با این غول های بیابان مقایسه نکنیم. اگر می خواهید فرق نیک و بد، و فرق زشت و زیبا را بدانید، وی را با نیکانی خیرخواه و واقعاً خدمتکار، اگر در کشور کسی را نمی یابید، در سطح جهان، و در طول تاریخ مقایسه کنید. تاریخ ما را با تاریخ سلطنت آن مرحومی نه آغاز کنید، نه بسنجید و نه به پایان برسانید. صراحت کلام مرا بر من ببخشائید. هدف من ...

صاحب خانه، با تجربه ای که از خلق نازک برخی از پیران داشت، قبل از اینکه رنجشی به وجود بیاید و فضاء مکرر شود، صحبت را عوض کرد و رشته سخن را برای مدتی خود به دست گرفته نگذاشت شبی که انتظار داشت به خوشی بگذرد ملال انگیز گردد.

نان آماده بود. سر میز نان، در حالیکه با آرامی مشغول خوردن غذا بودم، به جوانانی که هر چند در بطن قضایای کشور نبودند و نیستند، جوانانی که در محیط دیگری درس خوانده و بزرگ شده اند و با چه فرزاندگی به رویداد های کشور اصلی شان فکر می کنند و با چه درایتی به شناخت شخصیت های سیاسی - اجتماعی دیروز و امروز خود می نگرند، فکر می کردم. جوانانی که نور درخشانی هستند که دیر یا زود بر تاریکی ها در کشور چیره خواهند شد و گرمی نفس شان یخ های تاریخی مغز های ما را آب خواهد ساخت.

انشاء الله!